



۱- طرح شبهه:

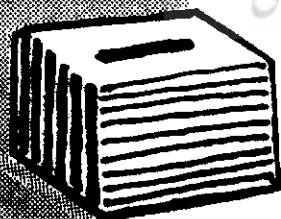
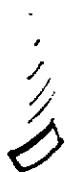
«به نظر می‌رسد که اصل انتخاب (هر انتخابی) با مکلف کردن انتخابگران تعارض داشته باشد چرا که در این صورت اساساً انتخاب منتفی و بی‌معنی است. انتخاب در صورتی معنا پیدا می‌کند که انتخابگر در قبول یا رد چیزی کاملاً آزاد باشد و هیچ عاملی از بیرون و خارج از اراده او بر وی اثر نگذارد و او را در گزینش یکی از گزینه‌ها مجبور و ملزم نکند. در غیر اینصورت انتخابی درکار نیست و نخواهد بود چرا که مکلف کردن من به انتخاب اجبار است و هر نوع اجباری با اصل آزادی انتخاب مغایر و لذا فانی آن است»^(۱).

۲- تفصیل:

این بحث، دو حیثیت دارد:

- ۱.۲- تنافی یا عدم تنافی صدور حکم شرعی و تعیین تکلیف برای مکلف در انتخاب از سوی مجتهد.
 - ۲.۲- چاره مکلف در رویارویی با انتخابات از یک سو و حکم شرعی یا تحریم از سوی دیگر.
- در نکته اول، باید به این سؤال مهم پاسخ گفت که آیا اساساً انتخابات که مبتنی بر آزادی

انتخابات، حق یا تکلیف؟



محسن قنبریان



است، قابلیت پذیرش حکم شرعی و جوب یا تحریم را دارد یا خیر؟ و آیا تعیین تکلیف شرعی با اصل انتخاب، سازگار است؟^(۲) و می‌توان اصل رای دادن را به عنوان یک حکم شرعی و تکلیف دینی مطرح کرد یا خیر؟^(۳) و «وقتی که ما بنا به اصل اساسی «لا اکراه فی الدین» و یا بنا به اصل مهم وجوب تحقیق در دین و حرمت تقلید، ملزم هستیم دین را آگاهانه انتخاب کنیم و حتی خداوند را پس از شناخت و آگاهی و استدلال بپذیریم چگونه است که امر حکومت و دولت و ساختار قدرت سیاسی و تدبیر امور اجتماعی و دنیایمان را که بی‌تردید در قلمرو «مباحات» و یا «منطقه الفراغ» قرار دارد تقلید و الزام حکم شرعی معین می‌کند؟^(۴)

در نکته دوم؛ به این پرداخته می‌شود که به فرض صدور حکم شرعی از مجتهد، وظیفه مکلف چیست؟ آیا جانب آزادی انتخاب مفروض را بگیرد و به دلخواه عمل کند یا جانب رای مجتهد را؟ و در صورت اول: آیا سزاوار عقوبت و عذاب الهی به جرم عصیان از حکم الله است؟ چرا که: «از پیامدهای الزامی حکم شرعی گناهکار بودن متخلف است و ارتکاب معصیت شرعی مستوجب

عذاب و کیفر الهی در آخرت خواهد بود از فقیهان می‌پرسم اگر کسی به فتوا عمل نکرد و در انتخاب شرکت نکرد و رای نداد مرتکب معصیت الهی شده و در قیامت کیفر خواهد دید؟^(۵)

۳- مفهوم «تکلیف شرعی»:

تکلیف شرعی به دو شکل محقق می‌شود:

یکی صدور «فتوا» یکی هم صدور «حکم».

۱-۳. فتوا؛ «خبر» از حکم الله است و حکم، «انشاء» آن است، وقتی مجتهد، فتوا می‌دهد حاصل اجتهاد و استنباط خویش از کتاب و سنت را «خبر» می‌دهد. اما «حکم»، خبر از آنچه در لوح محفوظ است نمی‌باشد، بلکه تکلیف شرعی در خصوص آن مورد وزمان خاص «انشاء» می‌شود.

۲-۳. فتوا همیشگی است مگر اینکه تشخیص مجتهد، تغییر یافته و رای تازه‌ای صادر کند بدین معنا که رأی سابق را اشتباه بداند یا اینکه موضوع حکم در تطور زمان، دگرگونی یافته و تحت عنوان اولی، بیرون آید.

مثلاً فتوا داده شود بر اینکه آب چاه با اصابت نجاست، نجس می‌شود چون از مصادیق آب قلیل است و سپس با تفحص در «موضوع» آنرا از



مصادیق آب جاری دانسته و با اصابت نجاست، نجس نداند یا شطرنج را بعنوان آلت قمار، حرام دانسته و پس از خروج شطرنج از آلت قمار بودن، حکم حلیت بر آن صادر کند.

اما «حکم» شرعی، بعکس فتوا، مختص به یک زمان و مکان خاص است و با از بین رفتن شرائط حکم ملغی می‌شود نه اینکه غلط بوده و صحیح شود. مثلاً در جریان قرارداد رژی و صدور حکم تحریم تنباکو، هرگز بمعنی حرمت استعمال تنباکو برای همه اعصار و همه مکانها نیست بلکه در شرایطی خاص در ایران چنین حکمی صادر می‌شود. حال آنکه در همان زمان در کشوری، اگر مقلدی می‌توانست استعمال تنباکو کند یا پس از الغاء قرارداد و از بین رفتن شرائط، حکم هم ملغی شود.

۳-۳- صدور «حکم» مبتنی بر داشتن «ولایت» مجتهد است^(۶) ولی منصب «افتاء» برای صدور فتوا کافی است.

برای اینکه محل نزاع به روشنی روشن شود باید مراد مردم از «آزادی» را مشخص کنیم و بیان کنیم اختلاف در حوزه کدام «آزادی» با تکلیف شرعی، منافات دارد؟ معانی محتمل

آزادی، عبارتند از:

تکوینی و «جبر» است. بدین معنی که انسان صرف نظر از مسائل بیرونی، از درون مجبور به چیزی نیست پس قادر است هر راهی خواه هدایت یا ضلالت را برگزیند. اما هرگز بدین معنا نیست که اگر ضلالت را برگزید از مؤاخذه - حتی «این جهان» - مصون است. دامنه این حوزه بسیار وسیع است و همه افعال ارادی انسان را در برمی‌گیرد و هر فعلی در این حوزه مشمول یکی از احکام پنجگانه شرعی می‌باشد. این آزادی نه تنها در تنافی با تکلیف (هر تکلیفی) شرعی یا انسانی و عقلی و... نیست بلکه اساساً شرط تکلیف، وجود چنین آزادی است و در امور جبری و غیر ارادی، انسان اصولاً تکلیف ندارد. پس بعید است که کسی میان این آزادی یا «انتخاب» با «تکلیف شرعی» منافات ببیند، چرا که یکی از سنخ «تکوینات» و دیگری از «تشریعیات» است. چگونه ممکن است یک تکلیف شرعی منافای با یک امر تکوینی مثل اصل تشنگی و گرسنگی قرار گیرد؟ پر واضح است که اگر تنافی می‌بود، پس باید با تکلیف شرعی،



اصولاً از انسان، سلب اختیار (آزادی بدین معنا) شود، و حال آنکه چنین نیست و مواخذه یا الزام، آن آزادی و قدرت بر مخالفت یا اطاعت را سلب نمی‌کند.

ب) آزادی تشریحی مترادف با «تخییر فقهی»: حوزه‌ای از افعال که هیچگونه حکم الزامی بر آن بار نشده است و حکم اولیه آنها اباحه است که حوزه مباحات یا موارد «مکلف به» در واجب تخییری را در برمی‌گیرد. وقتی می‌گویند «بین نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه، مختیرید» یعنی «آزاد» هستید هر کدام را که خواستید انجام دهید. یا در حوزه مباحات که حکم الزامی ندارد، برای عمل یا ترک آنها مستوجب هیچ مواخذه نه «این جهانی» و نه «آن جهانی» نمی‌شود. در این حوزه هم منافاتی میان تکلیف و آزادی نیست چرا که در این حوزه اصلاً حکم و تکلیف الزامی وجود ندارد که در تنافی با چیز دیگر مثل انتخاب قرار بگیرد.

اساساً «منطقه الفراغ»^(۷) یا قلمرو ترخیص برای برنامه‌ریزی در بخشهای متغیر نظام اجتماعی، اقتصادی، سیاسی تعبیه شده است که «ولی امر» با توجه به مقتضیات زمان و مکان و با در نظر گرفتن مصالح و منافع عمومی به تنظیم

آن می‌پردازد^(۸). اگر انتخابات در این حوزه گر چه تحت عنوان اولی، خالی از حکم الزامی باشد یا حتی با وجوب شرکت در اصل انتخابات بین انتخاب چند گزینه آزاد (مختیر فقهی) باشیم اما ممکن است تحت عناوین ثانوی، برای آن حکم الزامی، جعل شود و مثلاً اصل شرکت در انتخابات، واجب یا حرام یا... متعین شود^(۹) و گفتیم که در اینصورت، بحث از منافات تکلیف شرعی با آزادی انتخاب، بیمعنی است.

ج) آزادی تشریحی مقابل «اجبار»: بدین معنا که چیزی از بیرون انسان را «مجبور» به انتخاب خاصی نکند، خواه آن چیز حق باشد یا باطل. این آزادی نیز چون نوع دوم آن، تشریحی و اعتباری است و در مواردی که مواخذه «این جهانی» نداشته باشد (خواه مواخذه «آن جهانی» داشته باشد یا نداشته باشد). بدینمعنی انسان، آزاد است که در سپهر شخصی خویش مثلاً مشروب بخورد گر چه به معنی دوم آزاد نیست و کار حرامی را مرتکب می‌شود و مستوجب عذاب و مواخذه «آن جهانی» است اما چون در سپهر شخصی و مخفیانه است در جامعه اسلامی، کسی متعرض او نیست و بدین معنا آزاد است که کسی





او را مجبور به ترک و... نمی‌کند.

پس انتخاب در این حوزه نیز که مراد آقایان است، هیچ منافاتی با تکلیف شرعی ندارد. چرا که تکلیف شرعی، فرد را مجبور نمی‌کند و در صورت انتخاب دیگری، حاکم شرع او را مؤاخذه نمی‌کند بلکه در صورت تقصیر، مستوجب مؤاخذه «آن جهانی» است. برای مثال، انتخاب حکومت مشروع در زمان غیبت بر همه واجب است^(۱۰) (پس انسان آزاد به معنای دوم نیست) اما ولی مشروع حق ندارد خود را تحمیل کند و به اجبار بر آنها حکومت براند^(۱۱).

۴- نتیجه:

آزادی به معنی اول، حقیقی و در دو معنای دیگر، اعتباری است. همچنین در معنای اول، تکوینی و ذاتی و در دو معنای دیگر، تشریحی و قراردادی است. نسبت آزادی اول با آزادی دوم و سوم، اعم و اخص مطلق، و نسبت آزادی به معنی دوم با آزادی به معنی سوم نیز چنین است. چرا که هر جا حکم الزامی نیست (آزادی نوع دوم) لاجرم اجبار هم نیست (آزادی نوع سوم) حال آنکه برخی موارد، اجبار نیست (نوع سوم) حال

آنکه حکم الزامی هست.

آزادی انتخاب به معنی دوم (که اعم از معنی سوم است) مبتنی بر داشتن «حق» از قبیل «حق تعیین سرنوشت» یا «حق حاکمیت» است. اینک براساس احتمالات و فروض گوناگون در حق حاکمیت - با قطع نظر از بررسی فقهی نظریات محتمل در حوزه حق حاکمیت سیاسی - به شبهه مذکور پاسخ می‌دهیم:

۱- بر مبنای اعطاء حق حاکمیت بدون واسطه از ناحیه خدا به مردم:

الف) تنافی یا عدم تنافی صدور «فتوا» یا «آزادی»: صدور «فتوا» و ایجاد تکلیف شرعی از این طریق برای انتخاب اصلح و معرفی شرائط اصلح و... هیچ تنافی با حق مالکیت ندارد. در واقع، فتوا چهارچوب اعمال حق حاکمیت را مشخص می‌کند که همانا بیان شرائط حاکمان و... است. صدور فتوا در این فرض، نظیر صدور تکلیف شرعی بر چگونگی اعمال «حق مالکیت» است. از حقوق اسلامی انسان، «حق مالکیت» است اما واضح است صدور فتوا جهت تعیین شرائط اعمال این حق و کسب مالکیت و حدود آن،

شمردن مکاسب حرام و حلال یا پرداخت $\frac{1}{2}$ از ربح و... منافاتی با این حق ندارد. در این فرض، مردم به معنی سوم آزادند و تکلیف شرعی، آنها را مجبور به چیزی نمی‌کند اما به معنی دوم، آزاد نیستند چون مکلفند که به مفاد فتوا عمل کنند زیرا تا وقتی بدین معنی، آزاد بودند که حکم، صادر نشده باشد پس با نبود آزادی (به معنی دوم)، دیگر جایی برای تنافی مذکور نمی‌ماند.

(ب) تنافی یا عدم تنافی صدور «حکم شرعی» یا «آزادی»: اگر مجتهدی، قائل به حق حاکمیت بی‌واسطه مردم باشد ممتنع است که برای اصل شرکت یا تعیین گزینه انتخاباتی، حکم شرعی صادر کند. زیرا اگر در حیطه امور سیاسی و اجتماعی و... ولایتی برای ثابت نباشد^(۱۲)، پس در انتخابات و حوزه امور سیاسی، اجتماعی نیز «حکم» شرعی صادر نمی‌کند، بنابراین تنافی بین آن و اصل انتخاب آزادانه متصور نیست.

بله ممکن است مجتهدی در موارد اضطرار و برای حفظ بیضه الاسلام و... به صدور حکم شرعی در این حوزه (امور سیاسی - اجتماعی) بپردازد اما بعید است که از طریق حکم بر انتخاب حاکمی یا تعیین گزینه‌ای باشد بلکه توسط حکم

مستقیماً کسانی را موقتاً برای رفع اضطرار نصب می‌کند و واضح است در این صورت تعارض و تنافی‌ای با آزادی انتخاب نبوده است و این انتصاب نیز موقت به شرائط بحران و امثال آن است^(۱۳).

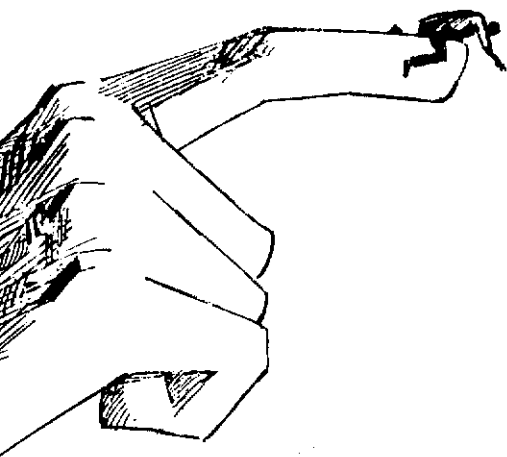
۲- مبنای اعطاء حق حاکمیت با واسطه ولی

فقیه به مردم:

(الف) تنافی یا عدم تنافی صدور «فتوا» طبق این مبنا: بنا به آنچه تاکنون گذشت در بسیاری از موارد صدور فتوا هیچ تنافی با اصل انتخاب ندارد. بطور کلی اگر شرائط کاندیدها و اصلحیت و... در قانون اساسی - که یا «شرط ضمن عقد» است (در مبنای انتخاب) و یا مجموعه‌ای از «احکام» الهی و ولایتی مورد تایید ولی فقیه (در مبنای انتصاب) - نیامده باشد که فتوا هیچ تنافی ندارد بنا به آنچه در مبنای اول گذشت.

اگر شرائط و امثال اینها در قانون اساسی آمده بود باز اگر مفاد فتوا مطابق با آنها باشد. وجه تنافی وجود ندارد. اما اشکال در جایی است که در مفاد فتوا، چیزی زاید بر شرائط موجود در قانون اساسی آمده باشد مثلاً قانون، رأی دادن به غیر شیعه را صحیح بداند اما فتوا چنین نباشد که در اینصورت ظاهراً تنافی پیش می‌آید. بدین

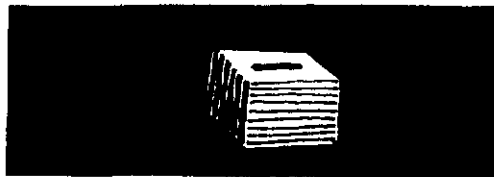




شکل که طبق قانون، شهروندان آزاد به انتخاب کاندیدهای صالح با شرایط مندرج هستند و حال اینکه فتوا آنها را مکلف کرده است که به برخی از کاندیدها رأی ندهد.

با اندکی دقت چنین به نظر می‌رسد که در صورت تحقق چنین حالتی، این داخل در تراحم فتوا با حکم است. چرا که قانون اساسی مجموعه‌ای از حقوق و احکام است که مبتنی بر شرع انور زیر نظر فقهاء عصر تدوین شده و به امضاء ولی فقیه (حاکم شرعی) هم رسیده و به مثابه حکم است^(۱۴) و در هنگام تراحم فتوا با حکم، اولویت با حکم است. به دیگر سخن، چون رابطه ایندو، طولی است، با بودن حکم، نوبت به فتوا نمی‌رسد تا اینکه تعارضی پیش آید چرا که تعارض وقتی است که هر دو مقابل هم قرار گیرند و در اینفرض اصلاً نوبت به فتوا نمی‌رسد.

دقت در این مسأله بی ثمر نیست که تراحم



فتوا و حکم، الزاماً بین یک مجتهد با ولی فقیه نیست چنانچه اصلاً در حیطة تراحم حکم دو ولی هم نیست. بلکه ممکن است این تراحم بین فتوای ولی فقیه و قانون تنفیذ شده خود او باشد که باز اولویت با حکم و آنچه بمثابه آن است، می‌باشد. برای مثال: «فتوای» مرحوم میرزای شیرازی درباره تنباکو، تحریم نبوده است حال آنکه در شرایطی خاص، «حکم» ایشان بر تحریم تنباکو صادر می‌شود. و واضح است در آن موقعیت زمانی نمی‌توان فتوای میرزا را در مقابل حکم او قرار داد بلکه در عین صحت فتوا، اصلاً تعارضی بین آن و حکم نیست و در شرائیط موجود به «حکم» عمل می‌شود.

ب) تنافی یا عدم تنافی صدور حکم شرعی طبق این مبنا: این قسم خود در دو شکل متصور است: ۱- صدور حکم شرعی برای وجوب شرکت در اصل انتخابات. ۲- صدور حکم شرعی برای تعیین یک گزینه معین.

۱- صدور حکم شرعی برای وجوب شرکت در اصل انتخابات: شرکت در اصل انتخابات، موجب ابقاء و تقویت نظام حاکم است و چون مفروض است که مردم با حکم بیعت کرده‌اند تا حکومت او «اثبات» شده پس چنانچه در «اثبات» حکومت مشروع «مکلف» بودند، در «ابقاء» آن - که یکی از مظاهر بارز انتخاب مدیران و حاکمان است - هم «تکلیف»، صحیح است. در واقع، حکم شرعی در این فرض، تأکید بر بیعت و تأکید بر تکلیف اول (قبل از اعطاء حق به مردم) را دارد و تأکید بر وفای به عهد بسته شده با حاکم است (مفاد بیعت). به دیگر سخن، مردم گر چه به معنی سوم، آزادند، شرکت نکنند^(۱۵) اما به معنی دوم آزاد نیستند و مکلفند چرا که عدم شرکت، بمعنی نقض عهد و بیعت با حاکم است و روشن است حق تعیین، مادامی برای مردم ثابت بود که ضمن تعهد، آنها اثبات و ابقاء حکومت حاکم شرعی را

پذیرفته باشند پس اگر اصل حاکمیت را رد کرده و خلف وعده کنند، دیگر حقی بر ایشان ثابت نیست تا منافات بین حق و تکلیف شود.

۲- صدور حکم شرعی برای تعیین یک گزینه معین: صدور حکم شرعی در این فرض با آزادی انتخاب در تنافی است گر چه روشن است در تمام دوران بیست ساله حکومت جمهوری اسلامی، هیچ نمونه‌ای از این قبیل نداشته‌ایم و باز روشن است که معرفی کاندیدی خاص از طرف علماء و فقهاء حکم شرعی نیست که الزام آور باشد بلکه جنبه ارشاد و کاشفیت دارد که وظیفه آنان، معرفی صالحین است اما وظیفه شهروندان الزاماً پذیرش نیست بلکه اگر به غیر آن، علم یا ظن معتبری داشتند، انتخاب خودشان رجحان دارد و در موارد شک، از طریق رجوع به پتینه و اطمینان می‌توان به‌رأی آنان رجوع کرد (زیرا تشخیص موضوع، با خود مکلف است). و هم روشن است که این معرفی، مختص به فقهاء نیست و هر تشکّل سیاسی و هم روشنفکران هم می‌توانند به معرفی کاندیدی بپردازند. خلاصه اینکه صدور «حکم» شرعی در این فرض با آزادی انتخاب در تنافی است اما



تاکنون هم سابقه نداشته است که چنین اتفاقی در جمهوری اسلامی بیفتد.

۵-۱-۵- حق و تکلیف «انتخابات»:

۵-۱-۵- اینک به حیثیت دوم بحث یعنی چاره مکلفان در رویارویی تکلیف شرعی با اصل انتخاب آزادانه اشاره‌ای گذرا داشته باشیم. چنانچه در لابلای بحث گذشت در بسیاری از موارد چنین تنافی‌ای نبود و در برخی موارد هم مردم «مکلف» بودند نه «آزاد» که واضح است تنافی‌ای نیست و باید به تکلیف عمل کنند.

بطور کلی می‌توان گفت «حکم شرعی» لازم‌الاتباع است هم بر مقلدین و هم بر غیر مقلدین^(۱۶) مگر اینکه در مقدمات «حکم» شبهه شود یا حکم کننده را فاقد شرائط ولایت بدانیم^(۱۷).

اما در فتوا تقلید فقط بر مقلدین لازم است و در صورت تراحم با حکم یا آنچه به مثابه حکم است (مثل قانون اساسی) می‌توان به «حکم» عمل کرد.

۵-۲- آنچه درباره حق و تکلیف گذشت بر طبق نظریه دوم (اعطاء حق حاکمیت مع

الواسطه به مردم) واضح است این «حق» در «انتخاباتی پسینی» (پس از تشکیل نظام و بیعت با ولی فقیه) اعطاء می‌شود نه در «انتخاباتی پیشینی» (انتخاب قبل از پذیرش حکومت ولی فقیه) چرا که برطبق این دیدگاه، در این انتخابات، مردم مکلفند نه محق پس صدور تکلیف شرعی برای تشکیل حکومت اسلامی یا بیعت با ولی مشروع و امثال آن منافاتی با آزادی انتخاب ندارد چرا که در این فرض، آزادی بمعنی دوم، منتفی است و تولی واجب است.

مگر اینکه فقیه یا فقیهان جامع الشرائط به عقلی قادر به تشکیل حکومت نبوده و حق حاکمیت را به عدول از مومنین یا جمهور مردم تفویض نمایند^(۱۸).

۵-۳- درباره صدور «حکم تحریم» انتخابات توسط فقهای دیگر به این بیان که: «اگر فقیهان بنا به تشخیص خود اصل رأی دادن را وظیفه شرعی بدانند و دیگران را بدان مکلف کنند منطقاً ممکن است فقیهان دیگری نیز پیدا شوند که درست به عکس بیان‌دیشند و در آن صورت آیا آنان هم حق دارند که از موضع فقاقت و مرجعیت و شریعت، مومنان را به عدم شرکت

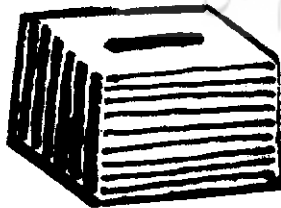
دعوت کنند و اصل انتخابات را تحریم کنند؟ اگر این حق وجو داشته باشد نتیجه چه خواهد بود؟ اگر هرج و مرج نخواهد بود؟ اساساً در این صورت کدام یک از این دو حکم شرعی حکم شریعت و منطبق با خواست و حکم خداوند است؟^(۱۹)

روشن است در این فرض، به باب مشهور تراحم حکم دو فقیه در فقه توجه نشده است؟ چرا که نزد قائلین به ولایت فقیه، ثابت کرده‌اند که اگر فقیه جامع الشرائطی در حیطة‌ای، صدور حکم کرد، مزاحمت با حکم او توسط فقیهی دیگر جائز نیست^(۲۰) و امثال حکم وی حتی بر فقهاء دیگر هم لازم است^(۲۱).

پس اگر فقیهی شرکت در انتخابات را حکم کرد مزاحمت او با حکم تحریم بر دیگری جائز نیست تازه این در انتخاباتی پیشینی است. در انتخاباتی پسینی که پس از برقراری حکومت، توسط ولی فقیه است و انتخابات و تعیین کارگزاران و حاکمان، موجب ابقاء حکومت مشروع می‌باشد، حکم تحریم مزاحمت، مضاعف می‌شود و به هیچ رو مزاحمت، جائز نیست. فقط در صورتی فقیه می‌تواند در حکومت ولی فقیه از امثال سرباز زند که فقیه حاکم را فاقد شرائط

دانسته و آنهم نه به سبب جرمهای ریز عادی بلکه بغاطر ایجاد ملکه فساد در او یا انحراف حکومت از اسلام و... که شرائط تبری از او نیز تدریجی و دارای ضوابط و شرائط مشخص است^(۲۲).

ناگفته روشن است حکم وجوب شرکت در انتخابات از فقیهی غیر از ولی امر مسلمین در انتخاباتی پسینی در باب تراحم احکام نیست^(۲۳) که حکم این فقیه با حکم ولی امر مسلمین (اعطاء حق تعیین سرنوشت به مردم) مزاحمت کند بلکه در یک راستا می‌باشند. و اصل شرکت در انتخابات که موجب ابقاء حکومت مشروع است، منوی نظر هر دو فقیه است گر چه هر دو هم در انتخاب یک گزینه معین ساکتند.



پی نوشتها:

- ۱- حسن یوسفی اشکوری - مقاله «تکلیف شرعی» در انتخابات - هفته نامه هاجر شماره ۲۲۹ - ۱۲/آبان/۷۷۱، ص ۳.
- ۲- همان
- ۳- همان
- ۴- همان
- ۵- همان
- ۶- ر.ک. شئون و اختیارات ولی فقیه ترجمه مبحث ولایت فقیه از «کتاب البیع» - امام خمینی (ره) - ترجمه وزارت ارشاد ص ۱۰۹.
- ۷-... ان منطقه الفراغ هی المنطقه التي هم یرد فیها نص خاص او عام یعالج خصوصیتها بشكل تفصیلی و لم یترکها الشارع مهملة بل اعتبرها من الامور المتحرکه و غیر الثابة و التي لا بدلها من تشریع متحرک فأوکل الامر الی ولی الأمر لیملک الحرکه فی حفظ النظام و حفظ مصلحة المسلمین» (علامه سیدحسین فضل الله - نشریه «فکر و ثقافه» شماره ۹۸، ص ۳).
- ۸- ر.ک. مقاله نقش زمان و مکان در اجتهاد در نظر شهید صدر - مجله نقد و نظر - زمستان ۷۴، شماره ۵، سال دوم.
- ۹- مثل حکم وجوب رای به نظام مشروع یا ولی مشروع در انتخاباتهای پیشینی (انتخاب قبل از تشکیل حکومت و گردن نهادن مردم به ضوابط آن).
- ۱۰- برای نمونه ر.ک. در اسات فی ولایة الفقیه - آیه... منتظری، ج ۱، ص ۵۳۷، و هم پیرامون وحی و رهبری آیه الله جوادی آملی مقاله امامت و ولایت ص ۱۶۲ الی ۱۷۹.
- ۱۱- تعبیر برخی فقهاء چنین است: «آن کسی که این معیارها را دارد (عدل، آشنایی با اسلام و اسلام شناسی) و از تقوی و صیانت نفس و دینداری کامل و آگاهی لازم برخوردار است آن وقت نوبت می رسد به قول ما اگر همین آدم را با همین معیارها مردم قبول نکردند باز مشروعیت ندارد چیزی بنام حکومت زور در اسلام نداریم» آیه الله العظمی خامنه ای ادام الله ظله - مقاله «حکومت در اسلام» - مجموعه مقالات سومین و چهارمین کنفرانس اندیشه اسلامی - کنفرانس سوم ص ۳۳، و هم ر.ک. پرسشها و پاسخها - آیه الله مصباح یزدی ص ۲۷ الی ۲۹.
- ۱۲- البته در خصوص شهید صدر که ایشان در الاسلام یقود الحیاة حلقه ای را بعنوان خلافت الاتسان و شهادة الاتبیاء آورده است و حال آنکه در حاشیه بر مهناج الصالحین مرحوم آیه... حکیم قسم عبادات ذیل مسأله ص ۱۱ و



الفتاوی الواضحه الجزء الاولى ص ۱۱۵ و ۱۳۴، ولایت عامه فقیهان در امور سیاسی اجتماعی را پذیرفته است باید نوعی توجیه کرده که یا خلافت انسان ربا و واسطه می‌دانند یا به عدول از نظریه حاشیه بر مهنج تن داده‌اند که بحث در اینباره در حوصله این مقاله نیست.

۱۳- مثل هیأتی که به حکم مرحوم آیه‌الله العظمی خوئی (ره) در هنگام بحران عراق در جنگ خلیج فارس تشکیل شد.
۱۴- قانون اساسی در واقع مجموعه‌ای از احکام الهی و ولایتی محسوب می‌شود که برای شرائط معینی در موقعیت خاص وضع می‌گردد و مادامی که آن مصالح وجود دارد هیچ‌کس نمی‌تواند با آن مخالفت نماید (ولایت فقیه - مهدی هادوی ۱۳۴).

۱۵- حتی می‌توان گفت حاکم می‌تواند آنها را مجبور به شرکت کند مثل مجبور کردن کسی به انجام تعهد ولو اینکه بین دو چیز مخیر باشد نظیر اجبار کردن حاکم مردی را که زنش را ایلاء کرده و پس از انقضاء مدت نه کفار می‌دهد و نه زن را طلاق می‌دهد. (ر.ک: الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية از شهید اول و ثانی - دوره سه جلدی ج ۳، ص ۲۲) و همچنین است مفهوم عبارت برخی فقهاء در باب اجبار به انتخاب... «التقاعس ذلک معصية کبیره فیجوز للحاکم المنتخب فی المرحلة السابقة اجبارهم علی ذلک کما هو المتعارف فی بعض البلاد فی عصرنا - (در اسارت فی ولایت الفقیه - ج ۲ - ص ۵۷۱ مساله الثانيه عشره).

۱۶- برای نمونه ر.ک - ملا احمد نراقی، عوائد الايام ص ۱۸۵ - شهید صدر، الاسلام تیور الحیاة ص ۱۷ و ۱۸ - دراسات فی ولایت الفقیه - ج ۱، ص ۳۱ - ولایت فقیه رهبری در اسلام - آیه‌الله جوادی آملی ص ۲۹.

۱۷- برای نمونه ر.ک: حکمت و حکومت - دکتر مهدی حائری یزدی و نامه حضرات آیات آخوند خراسانی (ره)، میرزا حسین طهرانی (ره)، و ملا عبدالله مازندرانی (ره) که این سه بزرگوار به ابتدای حکومت مسلمین در عهد غیبت بر نظر «جمهور» تصریح کرده‌اند (تاریخ بیماری ایرانیان ج ۴، ص ۲۳۰ از ناظم الاسلام کرمانی) - الاسلام یقود الحیاة - شهید صدر - خلافت انسان و شهادة الانبیاء.

۱۸- برای نمونه ر.ک: التنقیح فی شرح العروة الوثقی - الاجتهاد و التقليد - آیه‌الله العظمی خوئی (ره) تقریرات اباحت به قلم میرزا علی غروی تبریزی ص ۴۲۴ و اکملاسب المحرمه - آیه‌الله العظمی اراکی (ره) و کتاب البیع تقریرات آیه‌الله اراکی از درس مرحوم آیه‌الله العظیم شیخ عبدالکریم حائری ج ۲، مسأله ولایت الفقیه ص ۱۳ الی ۲۴.
۱۹- ر.ک: پرسشها و پاسخها - آیه‌الله مصباح یزدی ص ۲۳.

۲۰- برای نمونه ر.ک: پیرامون وحی و رهبری آیه‌الله جوادی آملی - مقاله امامت و ولایت ص ۱۴۵ الی ۱۸۵ و بنیان



- حکومت در اسلام - ترجمه اساس الحکومة الاسلامیه از آیه‌الله سیدکاظم حائری ص ۱۵۵ الی ۱۷۹ و شئون و اختیارات ولی فقیه ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی(ره)، ص ۳۳ الی ۶۵ و ولایت فقیه، رهبری در اسلام - آیه‌الله جوادی آملی.
- ۱۹- برای نمونه ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه ج ۱، ص ۵۳۷ و هم پیرامون وحی و رهبری - مقاله امامت و ولایت - ص ۱۶۲ الی ۱۷۹ و هم ولایت فقیه رهبری در اسلام از آیه‌الله جوای آملی ص ۱۶ و ۱۷.
- ۲۱- دراسات فی ولایة الفقیه ج ۱، ص ۵۲۳ الی ۵۲۶.
- ۲۲- البته این نظر مقابل نظر مشهور معتقدین به ولایت فقیه است و از سوی برخی فقیهان مور دنقد واقع شده است ر.ک: ولایة الامر فی عصر انتیبه - آیه‌الله سیدکاظم حائری ص ۱۶۸ الی ۲۳۷ - انوار الفقاهه حضرت آیه‌الله العظیم مکارم شیرازی ج ۱، ص ۵۹۵ الی ۵۹۸ - پیرامون وحی و رهبری - مقاله امامت و ولایت - آیه‌الله جوادی آملی ص ۱۸۰ الی ۱۹۰.
- ۲۳- ر.ک: پیرامون وحی و رهبری آیه‌الله جوادی آملی - مقاله امامت و ولایت ص ۱۶۲ الی ۱۷۹.
- ۲۴- ر.ک: محمدجواد اردشیرلاریجانی کتاب حکومت، مباحثی در مشروعیت و کارآمدی ص ۲۶ و ۲۷ و هم مصاحبه با مجله کیان شماره ۳۰، ص ۲۳، ایشان در جائی آورده است: «من می‌خواهم بگویم که ما امروز در نظام اسلامی مان مشارکت سیاسی در هر یک مبنای مهمی باید استوار کنیم و آن مسأله تولی از حکومت مشروع است یعنی در واقع در بخش سازماندهی ما که معتقدیم مشروعیت نظام ما به ولایت است، ولایت امری از امور خویش را یعنی تعیین یکی از مسئولین کشور که مربوط به شئون ولایت است به مصلحت نظام دیدند براساس قانون اساسی این مسأله با مشارکت سیاسی مردم باید انجام شود اینجاست که مصلحت اندیشی درست است و با برهانهای مختلف اثبات شدنی است پس زمانی که ولی امر کاری را از امت خودش خواسته است اصل تولی ایجاب می‌کند که ما در انجام این مهم وی را کمک کنیم». (سخنرانی در دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد ۷۵/۷/۲۶ - جزوه منتشره از بسیج دانشگاه بعنوان انتخابات و مبانی انتخابات اصلح ص ۱۸).
- ۲۵- برای نمونه ر.ک: انوار القاهه - آیه‌الله العظمی مکارم شیرازی ج ۱، ص ۵۱۶ - کلمات سدیده فی مسائل جدیده آیه‌الله محمد مؤمن ص ۲۰.
- ۲۶- آل عمران ۱۵۹/۱.
- ۲۷- گاهی هدف مشورت دست‌یابی بهتر به واقعیت و کم‌کردن خطا و اندیشه و عمل است این نوع مشورت مشورت

طریقی است و در حقیقت از باب رجوع جاهل به علم است...» (کاظم قاضی زاده - مقاله اعتبار رای اکثریت - مجله حکومت اسلامی سال دوم شماره چهارم ص ۱۳۲).

۲۸- «گاهی غایت و هدف از مشورت، رعایت حقوق مشورت شوندهگان است و دستیابی به واقعیت مقصود اصلی یا تنها مقصود مشورت نیست این نوع مشورت موضوعی است» (همان ص ۱۳۳).

۲۹- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به مجله حکومت اسلامی - مقاله اعتبار رای اکثریت - کاظم قاضی زاده) بدیهی این نظر داخل در قسم اول (اعطاء حاکمیت بدون واسطه) می شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی